

در ممالک می کنند، بعد از عهد آکسره در عهد هیچ پادشاهی نکرده اند.»^۱ در دوره غازان خان، جنبش شهرسازی در تمام بلاد، بخصوص در شهر تبریز، رو به وسعت و اهمیت نهاد و غازان خان دستور داد باروی شهر را خود مردم طوری بسازند که تمام باغات و خانه های مردم را شامل شود. در آن روزگار، چون مردم به مسائل بهداشتی و رعایت حفظ الصحه توجه نداشتند، هر جا که جمعیت زیاد می شد، بهمان نسبت آلودگی بیشتر می شد و سلامت عمومی بخطر می افتاد. ظاهراً مردم آن روزگار، کثافات و زباله های خانه خود را به خارج شهر منتقل نمی کردند و آبهای آلوده و زباله ها را به کوچه ها یا در جوی آب می ریختند و با این اقدام، به ناراحتی عمومی کمک می کردند و غالباً همین بیقیدیها و فقدان حکومتیهای دلسوز و بیتوجهی و عدم رشد عمومی، سبب بروز بیماریهای واگیردار نظیر وبا، حصبه و غیره می گردید و گاه، شهری در اثر همین بیدقتیها از جمعیت تهی می شد «در بعضی شهرها... بواسطه کثرت «جمعیت»، جای بر مردم تنگ می گردد و دوسه طبقه عمارت برهم می نهند و کوچها تنگ و دیوار بلند می شود و هوا متعفن. بدان سبب، وبا ظاهر می گردد و رنجوریهای متنوع بادید می آید، و دیگر بار خراب می شود؛ مانند شهر خوارزم.»^۲

غازان خان شهر تبریز را وسعت بخشید و نزدیک هر دروازه کاروانسرای بزرگ و چهار بازار و حمام بنا کرد تا بازرگانانی که از خارج می آیند، در کاروانسرا منزل گزینند و کالاهای خود را به «تمغچی» سپارند و پس از استحمام به شهر روند.

«و امر نمودم که در هر شهری و بلدی، مسجدی و مدرسه و خانقاهی بنا کنند و لنگرخانه جهت فقرا و مساکین و دارالشفای بجهت مریضان مقرر دارند، و در هر شهری، دارالعماره و دارالعداله تعمیر کنند و قورچیان بجهت نگاهبانی زراعت رعیت مقرر دارند؛ و امر نمودم که در هر ملک، سه وزیر تعیین نمایند؛ وزیر اول، برای رعیت که آنچه از رعیت تحصیل شود، و اسلات آن را سر رشته نگاه دارد که چه مبلغ و چه مقدار از رعیت، به هر اسم و رسم برآمده، جمع آن را نگاه دارد؛ و وزیر دوم، برای سپاه که به سپاهیان چه رسیده و چه مبلغ طلب دارند. وزیر سیم، از برای ضبط اسواغ غایب و آینده و رونده و حاصل بادی و هوایی و ضبط اسواغ مجانبین و موازین و ایتمام، و به استصواب قاضی و شیخ الاسلام، جمع سازند؛ و امر نمودم که اسواغ را به وارث رسانند و اگر وارث نباشد، در ابواب الخیر صرف نمایند و یا به مکه معظمه فرستند.»^۳

شهرسازی تیمور: تیمور، پس از قتل و غارت و کشورگشایی، در دوران قدرت خود، از یک برنامه معینی، برای احیاء اقتصادی ملل اسیر، پیروی نکرد بلکه برای قدرت نمایی، با اعمال ظلم و زور، «دستور داد که در سمرقند خیابانی بسازند که از میان سمرقند بگذرد و در دوسوی آن دکانهایی بنا کنند که در آنها انواع کالا بفروش برسد. این خیابان از یک سوی شهر به سوی دیگر می رفت و از میان شهر می گذشت. برای انجام دادن فرمان، دو تن از بزرگان دربار را برگزید و به آنها گفت که اگر در کار خود کوتاهی کنند و شب و روز نکوشند، سرآنان به گرد

۱. سواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، تاریخ مبارک غزانی، داستان غازان خان (قسمتی از جامع التواریخ). به تصحیح کارل یان. ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۰۶-۲۰۵ (به اختصار). ۳. همان.

آن‌کاد خواهد دفت. بنابراین، بزرگان با شتاب بکار پرداختند و سرعت، آنچه خانه در خطی که اعلیحضرت نشان داده بود وجود داشت، ویران ساختند، و هیچ توجهی به شکایت مردم که اموال آنان در خطر قرار گرفته بود، نکردند. و آنان که در آن حدود خانه داشتند، ناگزیر بودند که خانه خود را ترک‌گویند، و آنچه دارند، حتی‌المقدور، با خود ببرند.

هنوز خانه‌ها ویران نشده، استادان بنا آمدند و آن خیابان پهن را احداث کردند و دکانها در دو سوی آن ساختند، و در برابر هر دکان، نیمکتی سنگی که لوحی سفید سنگی بر آن بود ساختند. هر دکانی دو اتاق، یکی در پیش و یکی در عقب، داشت و بر بالای آن خیابان، سقّی قوسی و گنبدوار زده بودند که پنجره‌هایی برای آمدن روشنایی داشت. تا این دکانها آماده‌گشت، بیدرتک، بازرگانی برای فروش کالاهای خویش، که از همه نوع جنس بود در آنها بساط گسترده‌اند. در فواصل مختلف خیابان، فواره‌هایی ساختند. بهای همه این ساختمانها به گردن شورای شهر گذاشته شد و از لحاظ کارگر، هیچ کاستی و نقصان در کار نبود... بناپانی که روز کاری کردند، شب به‌خانه می‌رفتند و جای آنها را، به همان عده، بناهای دیگری می‌گرفتند و سراسر شب بکار می‌پرداختند. برخی خانه‌ها را خراب می‌کردند و بعضی دیگر، خیابان را تسطیح می‌کردند و گروهی دیگر به‌ساختمان مشغول بودند. غوغایی شب‌وروز، براه افتاده بود... در بیست روز، ساختمان خیابان پایان رسید. اما آنان که خانه‌هایشان خراب شده بود کاملاً حق داشتند گله و شکایت داشته باشند. با وجود این، جرأت بردن شکایت به اعلیحضرت را نداشتند.»^۱

مسجدی که تیمور بنا نهاد: در آیامی که تیمور در هند بود، چشمش به مسجدی افتاد که از جهت زیبایی سقف و رواق و صحن و دیوار، کم‌نظیر بود. پس بر آن شد که نظیر آن را در سمرقند بنا کند. برای انجام این کار، یکی از یاران و مباشران خود، محمد جلد، را برگزید. او در این راه، رنج فراوان برد و اسیدوار بود که مورد تحسین تیمور قرار گیرد. ولی چون ملکه کبری، همسر تیمور، به‌بنای مدرسه‌ای فرمان داده بود که در برابر این مسجد قرار داشت و استواری و بلندی و عظمت آن بیش از مسجد تیمور بود، محمد جلد که از خوی پلنگی تیمور غافل بود، به این معنی توجه نداشت. چون تیمور از سفر بازگشت و به‌مسجد نظاره نمود، مباشرکار را فراخواند و دستور داد که دو پای او را ببندند. همچنان بصورت بر زمین برکشند تا جانش برآید؛ و خود بر همه اموال و فرزندان و بستگانش دست بگشود... باید این گفته شاعر، طراز ایوان و نقش شبستان آن مسجد کنند:

کجا بینی نشان رستگاری تو کسز غارتگری مسجد بسازی

چو اطعام یتیم از مال نحشا نه آن هیزی نه این مسکین نوازی

وصف کلاویخو از تبریز و شهرهای مهم دیگر: «در سراسر شهر خیابانهای پهن و میدانهای وسیع هست که در پیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده می‌شود، و در آنها بیدانها باز می‌شود. در کاروانسراها نیز دستگاههایی مجزا از هم و دکانها و دفاتر ساخته‌اند که از آنها استفاده‌های گوناگون می‌شود. چون از این کاروانسراها خارج شویم، به‌خیابانها و بازارهایی می‌رسیم که در آنها همه‌گونه کالاها فروخته می‌شود. در بازار پارچه‌های ابریشم و پنبه و تافته و

ابریشم خام و جواهرات و هرگونه ظروف می‌توان یافت. در واقع، گروه کثیری از بازرگانان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد.

در بعضی از کاروانسراها، که در آنها وسایل و لوازم آرایش و عطریات زنان فروخته می‌شود، زنان به‌دکانها و حجره‌های آنها می‌آیند تا از آنها بخرند.

در سراسر تبریز، ساختمانهای زیبا و مساجد بسیار دیده می‌شود، که با کاشیهای آبی و ملایی آراسته شده‌اند. در این مساجد، کاسه‌های بلورین برای چراغ، هست که نظیر آن را در ترکیه دیدم. می‌گفتند که همه این ساختمانها را در روزگار پیشین که در تبریز گروهی عظیم از مردم شهر و پولداران (که با هم بر سر برپاداشتن ساختمانهای زیبا چشم و همچشمی داشتند) با کمال میل، ثروت خود را در آن راه خرج کرده و این ابنیه را ساخته‌اند.

سپس کلاویخو از کاخی در تبریز نام می‌برد که بسیار زیبا بوده و در آن ۲۰ هزار اتاق مجزا و مستقل دیده می‌شده. این کاخ را سلطان اویس جلایر، با مصرف کردن همه موجودی خزانه خود، ساخته بود. کلاویخو جمعیت تبریز را در حدود دویست هزار خانوار یا بیشتر می‌گوید.

در میدانهای عمومی شهر، میوه و همچنین خوراک پخته و تمیز که به‌انحاء مختلف تهیه می‌شود بحد وفور موجود است. در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر سقاخانه‌هایی هست که در آنها هنگام تابستان یخ می‌اندازند و نیز لیوانهای مسی و برنجی، در آنجا گذاشته‌اند تا با آن آب بیاشامند. کلاویخو سپس از مساجد زیبا و گرمابه‌های بسیار عالی تبریز سخن می‌گوید.

اهمیت شهر سلطانیه: شهر سلطانیه در دشتی واقع است و هیچ حصاری ندارد. در میان آن دژی بزرگ از سنگ ساخته‌اند و برجهای محکم دارد که برجها و دیوارهای آن با کاشیهای آبی آرایش شده و زیباست. در هر یک از این برجها یک عراده کوچک توپ قرار دارد. سلطانیه شهری است پرجمعیت و با آنکه از لحاظ بازرگانی و دادوستد از تبریز مهمتر است، باز از آن شهر کم جمعیت‌تر است.

در تابستان، کاروانهای بزرگی یا شتران و بارهای کالا به این شهر وارد می‌شوند، و از این راه به خزانه دولت سود کلانی می‌رسد. مهمترین ادویه‌ای که در بازارهای این شهر بفروش می‌رسد عبارت است از میخک، جوزهندی و غیره. ابریشم گیلان به سلطانیه حمل می‌شود و از اینجا به دمشق و ترکیه صادر می‌شود.

همچنین ابریشمهای شماخی (واقع در شیروان) نیز به سلطانیه حمل می‌شود. اهمیت تجاری سلطانیه بحدی است که بازرگانان ژن و ونیز برای مبادلات تجاری به آنجا روی می‌آورند. از شیراز و فارس پارچه‌های ابریشمی، و پنبه‌ای و تافته و کرپ، و از خراسان پنبه بافته و خام و قماشهای رنگارنگ به آنجا می‌آورند. و از شهر هرمز سروراید و سنگهای گرانبها به سلطانیه حمل می‌کنند.

کلاویخو می‌نویسد که کشتیهای حامل سروراید و یاقوت و ادویه از دریاهاى چین

بسوی هرمز می‌آیند و در آنجا بوسیله کارگران چیره‌دست هرمز جواهرات، آماده و پرداخت می‌شود و سپس، به نقاط مختلف جهان برای فروش فرستاده می‌شود.

کاروانهایی که از سلطانیه بقصد هرمز حرکت می‌کنند، این مسافت را ۶۰ روزه طی می‌کنند. صندوقهای مروارید بزرگ است و معمولاً صدف و مرواریدها را، در شهرهای تبریز و سلطانیه، مبدل به انگشتر و گوشواره می‌کنند.

به این ترتیب، در عهد تیمور و کلاویخو، شهرهای تبریز و سلطانیه اهمیت تجاری خاصی داشته بطوریکه بازرگانان، از طرابوزان و سرزمینهای مسیحی و نیز از ترکیه، سوریه، بغداد و سایر نقاط در این شهرها گرد می‌آمدند تا به کار داد و ستد مشغول شوند.

کلاویخومی نویسد که از وسط شهر سلطانیه کانالهای پر از آب می‌گذرد و در خیابانها و میدانهای زیبای آن، کالاهای بسیار برای فروش عرضه می‌شود.

در همه محلات شهر مهمانخانه‌هایی برای پذیرایی و تأمین آسایش مسافران و بازرگانان وجود دارد.^۱

کلاویخو ضمن بیان ارزش اقتصادی مشهد، می‌گوید: این شهر زیارتگاه مسلمین بوده و پس از آنکه من و همراهمان از زیارت مشهد بازگشتیم، مردم ایران دست و دامن ما را بوسیده، زیارت قبول می‌گفتند.^۲

آقای دکتر رضازاده شفق، در ضمن مقاله‌ای که در پیرامون ارزش اجتماعی سفرنامه کلاویخو نوشته‌اند، به این موضوع اخیر توجه کرده و می‌گویند: «اساساً در هر شهری اینها باسانی به زیارت بقاع و مساجد و اماکن متبرکه نایل آمده‌اند و کسی مانع نشده است. غریب است که در زمان ناصرالدین‌شاه، یعنی پانصد سال بعد از تیمور، براون معروف را از صحن قم، به قول خودش، مانند سگی بیرون کرده‌اند.»

این جریان بخوبی می‌رساند که از دوره صفویه بعد، یعنی در همان دوره‌ای که ملل غرب در اثر پیشرفت علوم و صنایع و رشد تدریجی ماشینیسم و روی کار آمدن حکومت‌های مستقل ملی، بسرعت بسوی ترقی و کمال و آزادی و دموکراسی پیش می‌رفتند، در میهن عزیز ما ایران، در اثر تبلیغات انحرافی روحانی‌نمایان و نفوذ روزافزون سیاست‌های شوم استعماری، نه تنها مردم این مملکت از سیر طبیعی بسوی فرهنگ و تمدن جدید باز مانده‌اند بلکه در بعضی مراحل، سیر قهقراپی داشته‌اند.

برگردیم بر سر موضوع؛ کلاویخو ضمن توصیف یکی از کاخهای تیموری، خصوصیات اتاقی را بدین نحو تعریف می‌کند: این اتاق سه شاه‌نشین داشت که کف آنها اندکی از زمین بلندتر بود و دیوارها و کف آنها از کاشی رنگارنگ پوشیده شده بود. این شاه‌نشینها، جای خواب بودند. سپس از تزیینات داخل اتاق سخن می‌گوید و می‌نویسد: در اینجا پرده‌ای است از پارچه‌های زربفت و سیم‌بفت. بلندی این پرده‌ها به اندازه قامت یک نفر و پهنای آنها به اندازه بازوان گشاده‌ست‌ن است که در کنار هم ایستاده باشند. در پشت این پرده، بستری بود از تشکهای کوچک که بعضی از آنها با پارچه زربفت و برخی از پارچه‌های ابریشمین با الیاف زری

پوشیده شده بودند. این تشکها در کف آن شاه‌نشین قرار داشتند. اینجا محل نشستن تیمور بود. دیوارهای این شاه‌نشین همه با پرده‌های سرخ پوشیده شده بود. بر این پرده‌ها منجوقهایی از زر و باقوت و سروارید و سنگهای گرانبها دوخته بودند و بالای این پرده‌ها نوارهای ابریشمی دیده می‌شد که بقدر کف دست پهنا داشتند و بهمان شکل سابق‌الذکر آرایش‌گشته بودند و نیز سلگوله‌های ابریشمی بسیاری بر این پرده‌ها، آویخته بودند که بر زیبایی آنها می‌افزود. دو شاه‌نشین دیگر نیز بهمین‌گونه با پرده‌ها و شرابه‌ها آرایش‌گشته، منتها با قالی و حصیر فرش شده بود.

در وسط این کاخ، برابر هشتی که به در منتهی می‌شود، دو میز زرین بود که چهار پایه داشت، و روی آنها و پایه‌ها همه از یک پارچه زر ساخته شده بود. بر روی یکی از این دو میز، هفت تنگ زرین که دوتای آنها از بیرون به گوه‌های گرانبها و زمرد و فیروزه مزین شده بود، و بر دهانه آنها بدخشانی که در طلا نشانه بودند قرار داشت. علاوه بر این هفت تنگ، شش فلجان زرین گرد، بر آن میز نهاده بودند و بر لبه یکی از آنها سرواریدی بود که درخشندگی رباینده‌ای داشت. در وسط همان فلجان، لعل بدخشانی در زر کار گذاشته بودند به بزرگی یک بند انگشت.^۱

کلاویخو می‌نویسد که در یکی از مهمانیها که تیمور حضور داشت، پیشکشهایی برای او آوردند که از آنجمله قدهای سیمین بود که بر پایه‌های بلندی قرار داشت و در آنها شیرینی و آب‌نبات و کشمش و بادام و پسته ریخته می‌شد و بر هر یک از قدها پارچه‌ای ابریشمین همچون سرپوش گسترده بودند. این قدها را نه‌تا نه‌تا پهلوی هم قرار داده بودند؛ زیرا در دربار تیمور رسم است که هر کس به او پیشکش می‌دهد، باید نه‌عدد باشد. تیمور معمولاً پیشکشها را میان درباریان و بزرگان حاضر در مجلس تقسیم می‌کرد؛ از جمله دو قدها به کلاویخو و همراهان بعنوان پاداش می‌دهد. کلاویخو می‌نویسد از این مجلس مهمانی وقتی که آهنگ مراجعت کردیم، بر سر و روی ما و پیرامونیان ما، بارانی از سکه‌های سیم ریختند که در میان آن سکه‌های زر نیز بود.^۲

اصفهان: نظریات ناصر خسرو را، راجع به شهر اصفهان، قبلاً نوشتیم. حمدالله مستوفی نیز، در قرن هشتم هجری، راجع به اصفهان چنین می‌نویسد: «چهل و چهار محله دارد و هوای او معتدل است. در تابستان و زمستان، گرما و سرما چنان نبود که کسی را از کار بازدارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد، در او کمتر اتفاق افتد. خاکش مرده را دیر ریزاند، و هر چه بدو بسپارند، از غله و غیر آن، نیکو نگاه دارد و تا چند سال تباہ نکند؛ و در او بیماری مزمن و وبا کمتر بود... آب چاهش در پنج و شش گزی بود. هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند، اگر بهتر از مقام اول برندهد، کمتر نیز نباشد. الا انار که آنجا نیکو نیاید. نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوه‌های او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سیب و به و اسرود بلخی و زردآلو سرش و ترغش نیکوی باشد و خریزه‌اش تمام شیرین است و از این میوه‌ها از شیرینی، شکمی بی‌آنکه آب خورند نتوان خورد، و کثرت خوردن آن مضر نیست و

میوه‌های آنجا با هند و روم برند؛ و علفزارهای نیکو دارد و هر چهارپایی که آنجا فریبه شود، دو چندان توانایی داشته باشد که به جای دیگر فریبه شود؛ و در آن ولایت، سرغزارهاست و شکارگاههای فراوان دارد.^۱ سپس مستوفی از دیهه‌های بزرگ اصفهان سخن می‌گوید و می‌گوید، هر دیه هزار خانه و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات و حمامات دارد و حقوق دیوانی آن ۵۰ تومان است.

شهر و جمعیت تبریز: کلاویخو، در آغاز قرن نهم هجری، جمعیت تبریز را در حدود دویست هزار خانوار یا بیشتر حدس می‌زند. وی از ساختمانهای خوب، بازارها و کاروانسراهای تبریز، بتفصیل، سخن می‌گوید و می‌نویسد که «در بسیاری از میدانهای عمومی، میوه و همچنین خوراک پخته و تمیز که به انحاء مختلف تهیه می‌شود، بحد وفور موجود است. در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر، سقاخانه‌هایی هست و در سقاخانه‌ها، بهنگام تابستان یخ می‌اندازند و نیز لیوانهای سسی و برنجی در آنجا گذاشته‌اند تا با آن آب بیاشامند.»^۲

مارکوپولو، که مدتها قبل از وی تبریز را دیده‌است می‌نویسد: «شهر تبریز شهر آبادی است که در ایالت عراق عجم قرار دارد. در این ایالت، شهرها و قلاع مستحکم بسیار است، ولی این شهر از همه پر جمعیت‌تر و آبادتر است. شغل عمده ساکنان آن بازرگانی و کارخانه‌داری است. در این کارخانه‌ها پارچه‌های ابریشمی و زریهای قیمتی می‌بافند. موقعیت تجارتی این شهر بقدری خوب است که بازرگانان از همه طرف، از هندوستان، بغداد، موصل و هرمز برای خرید و فروش به آنجا می‌آیند. بهترین سنگهای قیمتی و مرواریدهای اعلا را می‌توان در این شهر بدست آورد. بازرگانانی که با خارجه دادوستد می‌نمایند، زود متمول و متمکن می‌گردند، ولی مردم شهر بطور عموم فقیرند. جمعیت شهر از نستوری، یعقوبی، ارسنی، گرجی پارسی و مسلمان تشکیل شده است، و مسلمانان اکثریت دارند. هر یک از این دسته‌ها با زبان مخصوص خود تکلم می‌کنند. مسلمانان توانسته‌اند عده زیادی از تاتارها را به دین خود وارد کنند. دوروبر شهر، باغهای باصفا و خرمی دیده می‌شود که محصولشان از میوه‌هاست.»^۳

شهر اصفهان در دوره صفویه: لاکهارت در پیرامون سرگذشت اصفهان و ارزش هنری و اقتصادی آن می‌گوید: اصفهان در دره زاینده‌رود واقع است و ۵۲۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد؛ بهمین علت، دارای هوای معتدلی است. خاک آن حاصلخیز است و بوسیله آب زاینده‌رود و چاهها آبیاری می‌شود. در سال ۱۰۹۸، هنگامی که شاه عباس کبیر اصفهان را بجای قزوین پایتختی برگزید، این شهر هشتاد هزار نفر جمعیت داشت. قبلا سلاطین سلجوقی و دیگران عمارات زیبایی، نظیر مسجد جامی، در آن ساخته بودند ولی شاه‌عباس کبیر وسعت و زیبایی اصفهان را به پایه‌ای رسانید که اصفهانها بگویند: اصفهان نصف جهان.

اصفهان بعلت دور بودن از سرحدات، بیشتر از حمله دشمن مصون بود. شاه‌عباس نقشه شهر را تغییر داد و در میدان شاه، ساختمانهای زیبا و بینظیری چون مسجد شاه، مسجد شیخ-

۱. حمدالله مستوفی قزوینی، نزهة القلوب. ص ۵۲.

۲. سفرنامه کلاویخو، پیشین. ص ۱۶۲ (به اختصار).

۳. سفرنامه مادکوپولو. ترجمه حبیب‌الله

لطف الله و عالی قاپو بوجود آورد.

شاه عباس با ساختن چهارباغ، معبر زیبایی برای پایتخت خود ایجاد کرد. بجای راههای درشکه رو در زمان حاضر، گردشگاههایی در دو طرف چهارباغ ساخت و در وسط آن، جویی که در مواصل معین دارای حوضچه بود روان کرد. در این حوضچه هافواره‌هایی قرار داشت که در گرمای تابستان سایه‌های مطلوبی می‌انداخت. «فرایر» که در سال ۱۶۷۷ در اصفهان بود، می‌نویسد: «در شب، تمام اعیان اصفهان به چهارباغ می‌آمدند و هواخوری می‌کردند و با عده زیادی از ملتزمان خود، در اطراف می‌گشتند و با یکدیگر در شکوه و جلال و سخا و بخشندگی رقابت می‌کردند.»
الله وردی‌خان، فرمانده نظامی معروف، پل معظمی بر روی رودخانه در قسمت جنوبی چهارباغ، ساخت و به این ترتیب، این محوطه را در مسیر باغ بزرگ هزار جریب، در قسمت جنوبی زاینده رود، قرار داد.

شاه عباس برای ترقی تجارت اصفهان نه فقط بازارهای موجود را وسیع کرد بلکه بازو، شش هزار نفر ارسنی را از جلفا، واقع در شمال ایران، کوچ داد و آنها را در جنوب و جنوب غربی پایتخت ساکن کرد و به این ناحیه نام جلفای نو داده شد. به این مردم ساعی و تجارت‌پیشه، امتیازات زیادی چون، آزادی مذهب و ساختن کلیسا و انتخاب رئیس شهرداری اعطا کرد.
شاه عباس دوم نیز با ایجاد پل خواجه و قصر سعادت‌آباد و گردشگاه و شاید تالار اشرف، به زیبایی شهر افزود. اروپاییهایی که به اصفهان سفر می‌کردند یا در آنجا مقیم می‌شدند، بطور کلی، عمارت زیبا و طرح اصفهان را می‌ستودند ولی بعضی از آنها از کوچه‌های تنگ و باریک و پرریج و خم و ناهموار و کثیف آن سخن بیان آورده‌اند. گذشته از این کوچه‌ها، سوراخها و دست - اندازهای خطرناکی بود که در شب نمی‌شد از آنها به آسانی گذشت.

اگرچه کوچه‌های اصفهان چنانکه باید، نبود ولی از طرف دیگر، منازل بسیار تمیز و با شکوهی در آن دیده می‌شد.

درباره جمعیت اصفهان در قرن هفدهم میلادی یا ربع اول قرن هجدهم، اطلاعات دقیقی در دست نداریم. شاردن می‌نویسد که در زمان وی، بعضیها جمعیت اصفهان را در حدود ۱۰۰،۰۰۰ می‌دانستند ولی بعضیها آن را بیش از ۶۰۰ هزار نفر تخمین نمی‌زدند. شاردن با آنکه رقمی بدست نمی‌دهد ولی معتقد است که جمعیت اصفهان به اندازه لندن در آن عهد، بوده است؛ یعنی شهری که بیش از سایر شهرهای اروپا جمعیت دارد؛ و چون هر دو شهر را خوب می‌شناخت، قضاوت او درست بنظر می‌آید. از آنجاکه می‌دانیم لندن در اواخر قرن هفدهم ۶۷۰ هزار نفر جمعیت داشت، شاید بتوان گفت که جمعیت اصفهان در حدود ۶۵۰ هزار نفر بود (شامل ۳۰ هزار نفر اهالی جلفا). در یک قرن، جمعیت اصفهان هشت برابر شده بود.

نظر به این که جمعیت شهر در آن وقت، سه برابر ساکنان امروزی آن بود، ساختمانهای فراوان نیز در آن وجود داشت. فرایر می‌نویسد: «اصفهان و جلفا وسیعتر از لندن و سوت و ارک و نواحی مجاور آنهاست، ولی با این فرق که در اکثر جاهای آن باغ وجود دارد.»
در ازمند قدیم، اصفهان دوازده دروازه داشت، ولی وقتی شاردن در آنجا زندگی می‌کرد، شماره آنها به هشت دروازه تقلیل یافته بود. دروازه‌های شهر از این قرار بودند: جوباره (یاعباس)

در شرق، حسن آباد در جنوب شرقی، سید احمد و کارون در جنوب، دولت و لوبیان در غرب. در زمان حاضر، تمام آثار دروازه‌ها از بین رفته است چنانکه در تهران نیز چنین است. زاینده‌رود در وقت طغیان، خط دفاعی مستحکمی برای شهر بود. در بهار، در اثر باران و همچنین آب شدن برف‌های زاگرس، از این رودخانه جز بوسیلهٔ پل نمی‌شد گذشت و از لحاظ نظامی بسیار اهمیت داشت.

در زمان صفویه اصفهان دارای چهار پل اصلی و دوپل فرعی بود، ولی از اینهمه فعلاً یک پل فرعی بجای مانده است.

پایین‌تر از پل الله‌وردی‌خان، پل کوچکی بنام پل چوبی قرار دارد. پل خواجو پایین‌تر از پل چوبی است و شاه‌عباس ثانی آن را بر پایه‌های پلی که اوزون حسن آق قویونلو در حدود دو قرن پیش ساخته بود، بنیان نهاد. در قسمت جنوبی رودخانه، پایین‌تر از هفت دشت و نزدیک پل خواجه، ساختمانی بود بنام آینه‌خانه که شبیه چهل ستون ولی کوچکتر از آن بود. تمام این عمارات از میان رفته است، و غالب آنها را ظل‌السلطان در یک قرن پیش خراب کرد. در محل آنها اکثراً کارخانه‌های نساجی ایجاد شده است.

قدیمترین پل اصفهان به نام پل شهرستان است که $\frac{2}{5}$ میل پایین‌تر از پل خواجو قرار دارد. پایه‌های آن سنگین و کهنه است و نفوذ سبک ساسانی را می‌رساند ولی روسازی آن از قرون وسطی است. در زمان شاه سلطان‌حسین، سه پل دیگر بر روی زاینده‌رود در اصفهان بسته بودند. اگر چه شاه سلطان‌حسین خانه‌ساز خستگی‌ناپذیری بود ولی از عماراتی که برپا کرده است تعداد کمی باقی مانده است. این پادشاه در ساختن قصور و مساجد و مدارس مذهبی و همچنین تعمیر ابنیهٔ قدیمی، مبالغ هنگفتی صرف کرد. بزرگترین و زیباترین عمارات اصفهان، مدرسهٔ مادشاه امت که در قسمت شرق چهارباغ قرار دارد.

پرفسور پوپ می‌نویسد: «مدرسهٔ مادشاه، ساختمانی است که وقار، شخصیت و فریبندگی دارد. در زیبایی کاشی‌کاری آن افراط نشده است؛ زیرا با اشکال ساختمانی آن که ساده و محکم است، هماهنگی دارد. سایر عماراتی که شاه سلطان‌حسین برپا کرده از این قرار است: ۱) مدرسهٔ جلالیه (۲) مدرسهٔ شمس‌آباد (۳) مدرسهٔ میسو (مصری؟).

شاه سلطان‌حسین علاوه بر ایجاد عمارات فوق، عده‌ای از ساختمانهای قدیمی را تعمیر کرد. مع الوصف تمام ساختمانهایی که شاه در اصفهان برپا کرد، باستثناء مدرسهٔ چهارباغ، در برابر قصر مجلل و باغ فرح‌آباد ارزشی نداشت. ساختمان این ورسای ایرانی در حدود ۱۷۰۰ میلادی شروع شد ولی هفده سال طول کشید. معلوم نیست چرا شاه سلطان‌حسین به قصر سعادت آباد و گردشگاه آن و همچنین به باغ وسیع هزار جریب که پانصد فواره داشت و دارای قبه‌های زیبا و درختان بیشمار بود اکتفا نکرد. شاید بتوان گفت که وی می‌خواست مثل بسیاری از پادشاهان شرقی، چیزی بوجود آورد که تمام آثار پیشینیان را تحت الشعاع قرار دهد.

فرح‌آباد تنها محل تفریح شاه سلطان‌حسین در حوالی اصفهان نبود. این پادشاه باغ و وحش بزرگی نیز احداث کرد که در ۱۷ میلی جنوب غربی شهر قرار داشت و عبارت از محوطهٔ چهارگوش بزرگی بود که هر ضلع آن لااقل یک میل و نیم طول داشت. در اینجا باید مختصری راجع به جلغا در آن زمان بنویسیم. این شهر، در نتیجهٔ سیاست

عاقلاً شاه‌عباس کبیر و فعایت و کاردانی مردم آن، بسرعت ترقی کرد و توسعه یافت. شاه‌عباس ثانی با آوردن عده دیگری از ارامنه از شمال‌غربی مملکت، به جمعیت آن افزود. این اشخاص تازه وارد در هر قسمت شهر که ساکن می‌شدند آن را به اسم محلی که ترک کرده بودند می‌نامیدند. پیش از بیست کلیسای که از آنها سیزده کلیسای باقی است ساخته شد. بعضی از جانشینان شاه‌عباس با مردم جلفا بیدی رفتار می‌کردند و مالیاتهای سنگین بر آنها می‌بستند و گاهی دختران و زنان آنها را برای حرمسرای خود می‌ربودند. مردم این شهر نیز از قانونی که به یک عیسوی حق می‌داد در صورت اسلام آوردن، اموال خویشان خود را تصاحب کند، بسیار صدمه دیدند.

شهر جلفا با وجود هرج و مرجی که بخود دید، باز در زمان شاه سلطان‌حسین، نسبتاً آباد بود. کسانی که همراه اسقف آقره آمدند و در سال ۱۶۹۹ در این شهر ماندند، تحت تأثیر زیبایی آن قرار گرفتند و خانه‌های مجلل و باغهای سرسبز و کوچه‌های تمیز و هوای عالی شهر را ستودند. مبلغ فرانسوی بنام گودروا که مدت‌ها در ایران مقیم بود، می‌نویسد که مردم شهر وضعیت خوب بود و با تمام دنیا روابط تجاری داشتند. در آن وقت، جمعیت شهر را میان ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ نفر تخمین زده است. جلفا هم مثل اصفهان، بعد از صداتی که در آن روزگار آشفته به آن وارد آمد، دیگر قد علم نکرد.^۲

پس از حمله افغانه وضع اصفهان دگرگون گردید و رو به ویرانی نهاد. بعد از آزاد شدن این شهر، «حزین» به پایتخت بازگشت و از مشاهده آنهمه خرابی و ویرانی، سخت متأثر گردید. وی در کتاب پرارزش خود، احوال، چنین می‌نویسد: «آن شهر معظم را با وجود پادشاه، بغایت خراب دیدم و از آنهمه مردم و دوستان کمتر کسی مانده بود.^۳ تاورنیه بیشتر، به خصوصیات اجتماعی، طرز زندگی مردم، ساختمانها، وضع کوچه‌ها، و معابر عمومی توجه کرده است.

تاورنیه، سیاح فرانسوی که به قول خودش در طول ۴ سال، شش مرتبه به ایران مسافرت کرده است، اطلاعات جالبی در پیرامون اصفهان و اخلاق و عادات و خصوصیات زندگی مردم آن، به ما می‌دهد. وی دربارهٔ وسعت اصفهان، می‌نویسد: محیط اصفهان بانضمام محلات خارج شهر، از پاریس کوچکتر نیست، اما جمعیتش یک دهم پایتخت فرانسه است؛ زیرا هر خانواده در یک خانه جداگانه زندگی می‌کنند و معمولاً خانه‌ها، باغ مخصوص دارند و بنابراین، فضای خالی از سکنه بسیار است. از هر سمت که بطرف اصفهان بروند، اول مناره‌های مساجد و بعد درختان خانه‌ها نمودار می‌شود؛ بطوریکه از دور، اصفهان به یک جنگل بیشتر شباهت دارد تا به یک شهر. حصار و باروی اصفهان، از خاک است و چند برج بسیار بد دارد بدون کنگره و مهتابی. استحکامات دفاعی ندارد و خندق آن، کم‌عرض و کم‌عمق است. ده دروازه دارد که آنها هم استحکام چندانی ندارند. کلید دروازه نزد دروازه‌بان است و هر وقت بخواهد، باز و بسته می‌کند و بطور کلی هر ساعت شب، می‌توان از خرابه‌های باروی شهر رفت

1. Gaudereau

۲. لادس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه. ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۵۶۷-۵۵۴ (به اختصار).

۳. حزین، احوال، ص ۲۰۵.

و آمد نمود.^۱

کوچه‌های اصفهان: کوچه‌های اصفهان همه تنگ و کج و معوج و اغلب بعلت طاقهایی که روی کوچه‌ها می‌زنند تاریک است. برای رفتن از خانهدای به‌خانه دیگر، باید مثل کورها با نوک پنجه و با احتیاط قدم برداشت. اغلب این کوچه‌ها پرست از زباله و خاکریه و حیوانات مرده که سبب عفونت هوا و بروز طاعون می‌شود. اگر هوای اصفهان خوب‌وسالم نبود، شاید بیماری از این شهر ریشه کن نمی‌شد. در اغلب کوچه‌ها چاههایی است برای آب، برف و باران. علاوه براین، در جوار منازل، گودالها و مخازنی برای انواع کثافات و مدفوع وجود دارد و هر روز صبح، کشاورزان با الاغهایشان می‌آیند و این کودها را بار کرده می‌برند و بابت هر بار الاغ، از ۱۰ الی ۱۲ غازی می‌پردازند.

کوچه‌های اصفهان، مانند همه شهرهای ایران، سنگفرش ندارد بهمین جهت، در تابستان و زمستان، اسباب زحمت است یعنی با کمترین باد، گردوخاک چشم را آزار می‌دهد و در اولین بارندگی، گل‌ولای آمد و رفت را دشوار می‌سازد؛ اما در کوچه‌های تجار بزرگ و اطراف میدان که عده‌ای موظفند روزی سه چهار بار آب پاشی کنند، هوا لطیف است و از گردوخاک اثری نیست.

در اصفهان، جماعتی هستند که یک مشک آب بدوش و یک جام در دست و مقداری یخ در کیسه دارند و دائم در کوچه‌ها می‌گردند و هر کس آب یخ بجوید به‌اوس می‌دهند. پای دیوارها گودالی دیده می‌شود که ایرانیها بدون خجالت، در کنار آن نشسته ادرار می‌کنند و چون در اغلب نقاط آب جاری وجود دارد، بعد از ادرار، آب در مشت کرده آن عضو را می‌شویند. و اگر آب نیابند همان عضو را بواسطه شدت تعصب و وسواس، به دیوار یا به خاک می‌مالند و این عمل را، کمال نظافت و علامت حجب و حیا می‌شمارند.

عامل دیگری که به کثافات کوچه‌ها و معابر اصفهان کمک می‌کند این است که قصابها گوسفندها را در کوچه‌ها می‌کشند و خون وروده و اسماء آنها در کوچه می‌ماند تا دهاتیها بیابند و ببرند. اگر یک اسب یا شتر یا الاغی بمیرد، لاشه او را در کوچه می‌اندازند و هیچ پلیسی برای منع این کارها نیست؛ ولی اشخاصی هستند که زود آمده حیوانات مرده را از صاحبانشان خریده می‌برند و از گوشت آن هریسه می‌پزند و به‌عمله‌های فقیر می‌فروشند. برای پختن هریسه، گوشت حیوان را با گندم می‌جوشانند و آنقدر بهم می‌زنند تا شيء واحدی بشود؛ اما هریسه خوب را از گوشت گوسفند درست نمی‌کنند و در میدان و سایر محلات به‌مشتریان می‌فروشند.

در اصفهان شاید بعلت کثیف بودن معابر، اکثر مردم سواره حرکت می‌کنند و یک یا دو نفر نوکر پیاده که آنها را شاطر می‌نامند، جلو اسب می‌دوند که راه را باز نمایند. اغلب در کوچه‌ها اسب می‌دوانند بدون اینکه از لگدمال کردن اطفال بیندیشند؛ زیرا که اطفال آنها عادت ندارند که مثل اطفال ما در کوچه‌ها مشغول بازی بشوند؛ همینکه از مکتب بیرون می‌آیند می‌روند پیش پدرهایشان می‌نشینند و حرفه و صنعت پدر را می‌آموزند. در تمام ایران

وضع اطفال بدین منوال است.^۱

بدنظر تاورنیه، تمام شهر اصفهان، گذشته از میدان بزرگ و چند بازار سرپوشیده، حالت یک ده را دارد و به شهر شبیه نیست. خانه‌ها دور از یکدیگر و هر کدام یک باغ کثیفی دارد که اهتمام و دقتی در نگهداری آن نشده است. کوچه‌ها همه کج و مارپیچ و بدمنظره هستند. چند سالی است که شروع کرده‌اند به ساختن بناهای خوب اما این ابنیه در خارج از شهر است؛ زیرا آنها که استطاعت بنایی دارند، می‌توانند اسب هم نگاه دارند که سواره به شهر بیایند؛ و برای آنها هم که فرقی نمی‌کند چه در شهر چه در خارج شهر هرگز از خانه بیرون نمی‌روند مگر بگذرت، هیچ وقت هم پیاده حرکت نمی‌کنند. سپس تاورنیه به شرح مختصات ابنیه میدان بزرگ اصفهان می‌پردازد و می‌نویسد: در وسط میدان یک چوب بلند یا دکلی نصب کرده‌اند، مثل اینکه ما در اروپا برای تیراندازی و نشانه‌زدن نصب می‌نماییم. وقتی که شاه می‌خواهد تیراندازی کند، یک جام طلا روی آن دکلی نصب می‌نمایند؛ باید سوار، در سر تاخت بیاید از زیر آن بگذرد و بعد باقیقاج با تیروکمان جام طلا را بزند. این هم از رسومات قدیمه ایران است که درحال فرار باقیقاج، دشمن خود را می‌کشند. هرکس جام طلا را با تیر بزند، از آن او خواهد بود؛ و من خود دیدم که شاه صفی، جد پادشاه حالیه، در تاخت، سه جام را با تیر فرود آورد.^۲

دالساندری، در سفرنامه خود از شهرهای ایران به بدی یاد می‌کند و می‌نویسد: «باید بگویم که هیچ شهری در ایران نیست که حصار داشته باشد و همه گشاده‌اند. بناها محقر است و خانه‌ها از کاهگل ساخته شده است، و مسجد یا چیز دیگری نیست که شهرها را زینت بخشیده باشد اگر چه محل و مکان آنها بطور کلی زیباست. راهها ناخوشایند است، زیرا پر است از گردو- خاک باگل ولای که کارسفر را مشکل می‌کند.»^۳

در دوره صفویه، در اثر رشد روزافزون سرمایه‌داری در غرب، و آمدورفت اروپاییان به ایران، کتابها و خاطرات فراوانی از آنان بیادگار مانده است. از جمله، تاورنیه در سفرنامه خود، درباره تبریز می‌نویسد: شهر بزرگ پرجمعیتی است که در میانه عثمانی و دولت روسیه و هند و ایران واقع شده است. عده کثیری تجار و مقدار وافری کالا در آنجا هست؛ خصوصاً ابریشم که از گیلان به آنجا می‌آورند. اسبهای خوب و ارزان و شراب و عرق و کلیه ارزاق فراوان است. پول در آنجا بیش از سایر نقاط در گردش و جریان است. چندین خانوار ارسنی به کار تجارت اشتغال دارند و سود کلانی برده‌اند. ارامنه بیش از ایرانیان در کار تجارت سر رشته و مهارت دارند.

غالب ابنیه تبریز از آجری است که در آفتاب پخته شده (یعنی خشت)، و خانه شخصیت‌های مهم دو طبقه است. بام و پوششهای ابنیه مسطح و به شکل مهتابی است که از اطراف داخل طاق زده و با کاهگل اندوده شده که بعد، با آهک روی آن را سفید می‌کنند. در

۱. دك. همان. ص ۳۸۱-۳۷۹.

۲. دك. همان. ص ۳۸۴-۳۸۳.

۳. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. ترجمه دکتر منوچهر امیری، ص ۲۴۴.

سنه ۱۶۳۸ تمام شهر به دست سلطان مراد عثمانی خراب شد، ولی برای تعمیر آن مدت کوتاهی کافی است.

در تبریز، بازارها و کاروانسراهای عالی برای مالالتجاره بنا کرده اند که اغلب دو طبقه است، و بهترین آنها کاروانسرای میرزا صادق، رئیس مالیه است که یک بازار و یک مسجد و مدرسه ساخته است و برای آنها موقوفات خوب با عایدات زیاد مقرر داشته است. تبریز یکی از معروفترین شهرهای آسیاست و بازارهای آن که تماماً سرپوشیده است، همیشه پر است از امتعه نفیسه و برای ارباب صنایع بازارهای علیحده مخصوص دارد. صنعتگران آن اغلب آهنگر هستند که بعضی اهره و برخی تبر و سوهان و چخماق می سازند (برای آتش زدن)؛ عده ای هم قفل ساز هستند؛ عده ای هم دوره گردند که چرخ ریسمان رسی و گهواره و امثال آن برای طالبین می سازند. برخلاف زرگرها که مهارتی ندارند، کارگران ابریشم باف خیلی ماهر پارچه های قشنگ می یابند. بیشتر چرمهای ساغری که در ایران بمصرف می رسد، در تبریز ساخته می شود. این چرم را از پوست اسب و خر و قاطر درست می کنند. تاورنیه می نویسد که چند مسجد عالی در اطراف میدان بزرگ تبریز وجود دارد که چون بدست سنیها ساخته شده، مردم به آنها چون مسجد کفاد می نگردند (خانه جهل خراب!) از توصیفی که تاورنیه از مساجد تبریز می کند، پیداست که در آن روزگار مانند دوره تیموریان، ورود مسیحیان در مساجد اشکالی نداشته است.

کاروری که در اواخر عهد صفویه به ایران مسافرت کرده است، از حصارهای گلی و برجها و دیگر خصوصیات اصفهان سخن می گوید و می نویسد: «شهر اصفهان ده دروازه دارد که عبارتند از: در طوقچی، در دشت، در عباسی، در لنبون یا لنبان... این درها خیلی کوچک و بحدی بدریخت و بی تناسبند که هیچ شباهت به دروازه شهر بزرگ یا پایتختی چون اصفهان ندارند. در جلو هر یک از این دروازه ها هر شب، عده ای نگهبان و افسر کشیک می دهند ولی دیوارهای حصار به اندازه ای در قسمت های متعدد خراب و فرو ریخته است که انسان در هر موقع شب، می تواند بدون مانع وارد شهر شود. کوچه های اصفهان همه تنگ و باریک و ناتمیز و اغلب بازارهای مستقر نیز غرق در کثافت است.

اگر هوای آفتابی و سالم شهر نبود، بیشک، بیماریهای گوناگون ساری، مردم شهر را بکلی از پای درمی آورد. تابستان اصفهان بعلت وجود گردوغبار و باد دائمی، بسیار نامطبوع است. در زمستان هم گل و کثافت کوچه ها به آخرین حد می رسد و زندگی را دشوار می سازد. در تمام ایران، یک کوچه یا خیابان سنگفرش وجود ندارد، فقط عده کثیری که مأمور تمظیف و آبیاری معابر هستند، هر روز چند بار، میدانها و جلو منازل اعیان و ثروتمندان را جارو و آبیاری می کنند. در فصل تابستان، عده ای با مشکى پر از آب یخ، در کوچه ها و بازارها می گردند و هر کس را تشنه دیدند برایگان جاسی به او می دهند. گویا این آب یخ مجانی به نفع اشخاص ثروتمند متوفی، از باب احسان، تأمین می شود.

خاکروبه و کثافات شهرها را نامتیزیهای بیشتر دیگر می‌آمیزد و وضع غیر قابل تصویری ایجاد می‌کند. لاشه حیوانات سقط شده را بدون مانع و پروا، وسط کوچه و بازار می‌اندازند. خون حیوانات را در هر کوی و برزن می‌ریزند. باورنکردنی این که اشخاص ممیز و بالغ هر جا که دلشان بخواهد برای رفع حاجت می‌نشینند. نمیدانم به چه علت بوده که یکی از نویسندگان ایتالیایی ما شهر اصفهان را با شهر زیبای «پالرم» مقایسه نموده. همه خانه‌ها گلی است، فقط تعدادی آجر در آن بکار رفته است. دستمزد بنا، روزانه، چهل شاهی و دستمزد کارگر، روزانه، ۲۰ شاهی است.^۱

شهر اصفهان در دوران فرمانروایی نادر نیز از نعمت امنیت و آراش برخوردار نبود. جواس هنوی می‌نویسد: نادر در سالهای آخر سلطنت از فرط کار و خستگی، به تندمزاجی مبتلا شده بود و نسبت به رنج و عذاب بشر بی‌اعتنا بود «در مدت اقامت خود در اصفهان، مرتکب وحشیگریهایی شد که سابقاً از خود، نشان نداده بود. این شهر قدیمی که مدتها بعنوان بهشت ایران محسوب می‌شد، مانند سایر شهرهای ایران، از عواقب حملات بیگانگان و جنگ داخلی بی‌مصیبت نمانده بود. استبداد و ظلم نادر نیز باعث ازدیاد خرابی آن شد؛ زیرا وی بر مردم اصفهان و حوالی آن مالیاتهای سنگین بست و وعده زیادی از اهالی را بقتل رسانید؛ جزء این همه، گروهی از بازرگانان هندی و ارمنی بودند که به امر نادر، زنده زنده، در آتش افکنده شدند. علت این عمل وحشیانه آن بود که می‌گفتند این گروه زین اسبی را که متعلق به شاه سلطان حسین بود خریده و مرواریدهای آن را بدون آنکه به نادر اطلاع دهند بریده بودند. این قضیه اگر هم صحت داشته باشد، نباید دلیل آن وحشیگری شده باشد.»^۲

شهر اصفهان از نظر شاردن: شاردن می‌نویسد: تصور می‌کنم، اصفهان به اندازه لندن سکنه دارد که پر جمعیت‌ترین شهرهای اروپاست و همیشه در بازار یحدی جمعیت است که اشخاصی که سواره حرکت می‌کنند، برای شکافتن جمعیت و راه باز نمودن، جهت عبور یک نفر را پیشاپیش، ماسور شکافتن جمعیت می‌کنند زندهای طبقات متوسط و ممتاز غالباً در خانه‌های خود زندانی هستند در حالی که زنان وابسته به مردم فقیر، برای انجام کارهای مختلف، در کوی و برزن دیده می‌شوند.

در دوره سه سلسله از سلاطین ایران، اصفهان خیلی آباد و مهم بود: اول در دوره آل بویه، دوم در دوره سلاطین سلاجقه، سوم در زمان صفویه و از آنها یادگاریهایی در این شهر باقی است.^۳

شاردن، سیاح و بازرگان فرانسوی، درباره کاشان می‌نویسد: «شهر کاشان در یک دشت وسیع، واقع است که درازای آن یک فرسنگ و پهنایش ربع فرسنگ می‌باشد. با روی شهر، دارای دیوار مضاعفی است که مجهز به برجهای مدور قدیمی می‌باشد، و پنج دروازه دارد به نام

۱. جمالی‌نوری، سفرنامه کادری. ترجمه عباس نجوانی - عبدالملکی کارنگ، ص ۶۴-۶۲ (به اختصار).

۲. جواس هنوی، زندگی نادرشاه. ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۳۱۰.

۳. المسالک ابن‌بائین، تاریخ مختصر اصفهان. به نقل از: فرهنگ ایران‌زمین. ۱۲۳، ص ۱۵۷.

دروازه دولت، دروازه فین، دروازه قصرملک، دروازه قم و دروازه اصفهان.^۱

شهرکاشان: کاری می‌نویسد: «کاشان هم مثل قم بوسیله خانی اداره می‌شود. دور شهر را دو دیوار به فاصله‌ای اندک احاطه کرده. بازار شهر وسیع جالب و دیدنی است. صنعتگران زیادی دارد؛ مسگران هنرمند ماهر، روی ظروف سسی کنده کاریهای زیبایی می‌کنند. کوزه‌ها غالباً زیبا و آبادند. کاروانسراها در همه جا دو طبقه، معمور و دایرند. بازرگان، پیشه‌ور، هنرمند هر جا بچشم می‌خورد. حیاطها همه وسیع و دارای حوض آینه. اغلب بازرگانان ساکن این کاروانسراها شب را در کنار حوض بساط شام و رختخواب بی‌گسترند و به استراحت می‌پردازند. اطراف در پنجره‌های منازل و حجرات و دکانها را با آجرهای رنگی زینت داده‌اند. محصول صنعتی شهر انواع پارچه‌های حریر است. تجارت این کالا عدهٔ بیشتری از بازرگانان را از اطراف و اکناف کشور به این شهر کشانده است. مقدار زیادی از این محصول به هند و سایر ممالک آسیایی صادر می‌شود. رفیق من، «سالشی»، تافته‌ای به طول سه گزونیم و به عرض دو پالم و ربع، به من نشان داد که به دو عباسی خریده بود، در صورتی که ۳۸ فولس ارزش داشت.»^۲

توماس هربرت انگلیسی، که در سال ۱۶۲۸ میلادی (سال آخر سلطنت شاه‌عباس اول)، به کاشان آمده است، چنین می‌گوید: «کاشان را از حیث عظمت و ثروت و زیبایی، حقاً می‌توان دوم شهر ایران نامید. سکنهٔ آن قریب چهار هزار خانوار می‌باشند. خانه‌ها خوب ساخته شده. داخل بسیاری از آنها گچبری و نقاشی شده است. مساجد و امامزاده‌ها دارای گنبدهای زیبا و به رنگ فیروزه‌ای است. بازار کاشان خیلی بزرگ و یکنواخت و انباشته از انواع منسوجات ابریشمی و زری‌دوزی و پشمی است، که از حیث بافت و رنگ آمیزی در دنیا بینظیر است. بطور خلاصه، می‌توان گفت که کشور ایران شهری بهتر از کاشان، از حیث صنعت و مدنیت و حسن ادارهٔ امور، ندارد. این شهر از جهت تفریح و خوشگذرانی هم قصی ندارد. باغهای فراوان و سیوه‌های گوناگون دارد.

کاروانسرای این شهر، بسیار عالی و بینظیر است، و از تمام کاروانسراهایی که ما در ایران دیدیم بهتر است. این مهمانسرای وسیع و مجلل، طوری ساخته شده که مویز بزرگترین پادشاهان آسیا می‌تواند در آن منزل نماید. این بنای دولتی را شاه‌عباس کبیر برای آسایش مسافری ساخته است.» نیم قرن بعد، شاردن فرانسوی، بناهای کاشان را بدینگونه توصیف کرده است: «ساختمانهای کاشان از آجر و خشت بنا شده است. بازارها و گرمابه‌های آن فوق‌العاده عالی و خوب و تمیز و خوش ساخت است. کاروانسراهای متعدد نیز در این شهر، دیده می‌شود. کاروانسرای شاهی که در خارج کاشان در جوار دروازهٔ شرقی ساخته شده است، عالیترین مهمانخانهٔ شهر و بهترین کاروانسرای تمام ایران بشمار می‌رود. وی پس از شرح مفصلی که از نقشهٔ بنا و قسمتهای داخلی و تزیینات این کاروانسرای دو طبقه داده است، اضافه می‌کند که در جوار بنای مذکور، کاخ همایونی و در روبرو، عمارت مخصوص اقامت سفیران دیده می‌شود. هر دو بنا یادگار شاهنشاه بزرگ مزبور است و هر یک باغات بسیار زیبا و مصفا

۱. سیاحتنامهٔ شاردن، پیشین. ۳۳. ص ۸۳-۸۲ (به اختصار).

۲. سفرنامهٔ کاردی، پیشین. ۵۸-۵۷ (به اختصار).

در پشت سردارد. منطقه مرکزی، میدان مشق سواران است. در خود شهر و حومه آن، که زیباتر از خود شهر است، از قرار اظهارات موثق، مردم مجموعاً شش هزار و پانصد باب خانه، باغچه و چهل باب مسجد، سه باب مدرسه، و بیش از دویست باب امازاده وجود دارد [سیاحتنامه شاردن.

ج ۳، ص ۸۳].^۱

بازار: بازارهای کاشان از دیر باز قابل توجه و دیدنی بوده است و مهمترین بازارهای این شهر قدیمی عبارتند از: بازار مسگری، رنگرزی، زرگری، کفشدوزی و بازار ریسمن فروشی. بازار مسگری کاشان تا نیمه اول قرن حاضر اهمیت و شهرت جهانی خود را از دست نداده بود، و به گفته پروفسور ادوارد براون، بازار مسگرهای کاشان با صدای دائمی چکش که روی مس می خورد و کوره هایی که مس در آنها قرمز می شود، از نقاط تماشایی مشرق زمین است.^۲

تهران در عهد صفویه: بطوریکه پیتر و در سفرنامه خود، می نویسد: شاه عباس در ضمن مسافرت خود در تهران توقف نکرد. و با طعن و لعن و نفرین از این شهر یاد کرده است. و ظاهراً علت این بیمری، این است که یک بار در اثر افراط در خوردن میوه در این شهر، بیمار شده است. ولی پیتر، علی رغم شاه، وارد تهران می شود. به نظر او: «تهران شهر بزرگی است که از قزوین وسیعتر است، ولی عده کمی در آن ساکن هستند. تمام این شهر از باغهای بسیار بزرگی پوشیده شده، و همه رقم میوه در آن یافت می شود، منتهی به علت گرمی هوا، صبح خیلی زود، باید آنها را بچینند و برای فروش به اطراف بفرستند. تهران پایتخت ایالتی است که به همین نام خوانده می شود و مقرخان است. خیابانهای آن از نهرهایی که تعداد آنها فوق العاده زیاد است سیراب می شود، و همین نهرهای پهن و باریک و کوتاه و طویل برای آبیاری باغات نیز مورد استفاده واقع می شود. خیابانها، پر از درختهای چنار است که همه پر برگ و قطور و زیباست. باید بگویم که در تمام مدت عمر خود، هیچوقت تعداد به این زیادی، چنارهای تنومند زیبا ندیده ام. تنه این درختان به اندازه ای قطور است که اگر دو مرد دست به دست یکدیگر بدهند باز هم نمی توانند یکی از آنان را در بغل بگیرند. و من باید واقعاً تهران را شهر چنار بنامم. از این گذشته، عمارت یا چیز زیبای دیگری در این شهر نیست.»^۳

شهر قزوین: پیتر، در عهد شاه عباس، درباره قزوین، چنین می نویسد: «قزوین شهر بزرگی است که مرکز قسمت بزرگی از ایالت آذربایجان محسوب می شود. شهر دارای حصار نیست و سکنه آن غالباً از بازرگانان و سوداگران هستند. خانه ها بد و وضع آنها، بخصوص از بیرون، رقت آور است، و از وقتی، دربار از اینجا منتقل شده، غالب آنها بخوابی گراییده است. خیابانها بسیار بد و باریک و کج و معوج و پر گرد و خاک و بعلا تابهش آفتاب، عبور از آنها با زحمت انجام می گیرد. ساختمانهای بازار بسیار بیقواره و زشت است. رویهمرفته رونق قزوین خیلی کمتر از آن چیزی بود که فکر می کردم؛ درست بر عکس اصفهان که خیلی بیش از حد تصور من زیبا بود.»^۴

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و فطنت: پیشین، ص ۱۴۹-۱۴۸.

۲. دك همان، ص ۲۸۳.

۳. سفرنامه پیتر و دلاداله. ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۲۸۸.

۴. همان، ص ۲۹۰ (اختصار).